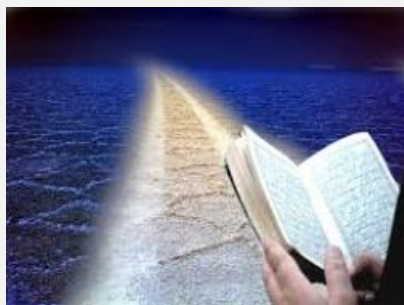


ایواب نفس در قرآن

: حجت الاسلام اخوان طی سخنرانی خود در ایام ماه محرم اظهار کرد:



به گزارش خبرگزاری بین المللی قرآن (ایکنا)، مهر نوشت: حجت الاسلام اخوان طی سخنرانی خود در ایام ماه محرم اظهار کرد: سید الشهداء با آن لطافتی که دارد با این سباع ضاربه و کلاب عاویه در کربلا مواجه می شود. باید با یک مشت سبوع و جانی سر و کله بزند.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُقَرَّبِينَ الْمُتَجَبِّينَ وَ لَا سَيِّمًا بَقِيَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ فَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ».

اتقان محکم متن حدیث در بین امامیه

«وَبَعْدُ عَنْ الْكَاطِمِ (ع) فِي حَدِيثٍ لَهُ إِلَى عَنْ قَالَ (ع): يَا هِشَامُ احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ احْذَرْ أَهْلَهَا فَإِنَّ النَّاسَ فِيهَا عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ رَجُلٌ مُتَرَدِّدٌ مَعَانِقُ لَهْوَاهُ» [1]؛ این روایت در اوّل جایی که نقل شده است در کتاب تحف العقول جناب ابن شعبه حرّانی است. این کتاب بنا به قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن که یکی از قواعد فقهی است، مبنی بر این که در سند روایت در امور سنن، در امور مستحبات خیلی نقاش نمی‌کند و همین که در مأخذ معتبری ذکر شده باشد که اتصال آن مأخذ به علمای اقدم معلوم باشد و از آن جا هم تا عهد ائمه (علیهم صلوات الله اجمعین) این موضوع معلوم باشد، در روایات سنن به همین اندازه دیگر اکتفا می‌شود. با این که خود جناب ابن شعبه در نزد بزرگان شیعه جایگاه رفیع و عظیمی دارد و کتاب او هم از دیرباز در اعلام امامیه مشهور و متداول بوده است و گذشته‌ی از این که متن روایت هم به قدری متقن و محکم است و معارف بلندی در این متن روایت منطوقی است که این اتقان متن ضعف سند را جبران می‌کند، فذلک خود روایت در بین اعلام امامیه متداول بوده است.

مرتبه علمی علامه‌ی طباطبایی

مرحوم علامه‌ی مجلسی (روح الله روحه) این را در جلد اوّل بحار آورده است. گذشته‌ی از آن که بسیاری از موارد تقطیع شده‌ی آن را در ضمن بحار، در جاهای دیگر هم آورده است. مرحوم آقای علامه‌ی طباطبایی هم که واقعاً شخص ربّانی و ملای متدبّتی بود؛ حالا گذشته‌ی از آن شأن فلسفی که داشت که به قول مرحوم آیت الله شهید، آقای مطهری می‌فرمود که: ایشان دویست سال از زمان خود پیش است که این شأن فلسفی ایشان بود، اما گذشته‌ی از این آن مصطلحی که در حوزه‌ها است که کسی را ملا می‌گویند، مرحوم آقای طباطبایی واقعاً ملا بود و ملای متدبّتی هم بود.

تعلیقات فراوان علامه طباطبایی بر این روایت

این بزرگوار هم بر همین روایت تعلیقات دارد، تعلیقات مفصّلی دارد و بعداً می‌فرماید که این روایت از آن روایاتی است که حاوی نکات و دقایق بسیاری است و بسیاری از معارف در این روایت موجود است که آدمی باید این طرف و آن طرف بگردد و نهایتاً هم معلوم نیست که به این آسانی‌ها بتواند در جای دیگری این معارف را پیدا بکند.

شاگردی هشام در نزد امام صادق و امام کاظم (ع)

مخاطب روایت، جناب هشام است. هشام در سنّ نوجوانی به محضر امام صادق (ع) توفیق تشرف حاصل کرده است و عمری را از محضر امام (ع) بهره برده است و بعداً هم به نسبت امام کاظم (ع) خصیص شده است و امام (ع) این فرمایشات را در سنّ کمال به جناب هشام فرمودند.

ضرورت دقت در مخاطب روایت

یکی از نکاتی که باید در روایات مورد توجه قرار بگیرد، خصوصاً در روایات معارف، در روایات معرفتی این نکته است که مخاطب روایت چه کسی بوده است. این که امام (ع) با چه کسی تکلم می‌فرمودند. گاهی برخی این طور خیال می‌کنند که اگر امام (ع) با یک بزچران صحبت می‌کرده است، همان طور بوده است که با جناب ابن ابی عمیر صحبت می‌فرمودند، گاهی بعضی این طور خیال می‌کنند. اما این خیال غلطی است و یکی از آن جاهایی که معارف روایت را در علو دارد بیان می‌کند، این است که مخاطب امام چه کسی بوده است. باز این هم از مواردی بوده است که مرحوم آقای علامه‌ی طباطبایی (روح الله روحه) و رفع الله فی الافرادیس اعلامه) به این موضوع خیلی توجه می‌فرمودند. بر این که باید در شدّت و ضعف در برداشتن روایات از معارف یا احتواء معارف در روایات باید به این توجه کرد که راوی روایت چه کسی است.

معارف بلند در روایت امام کاظم (ع) به هشام

این جا مخاطب روایت، جناب هشام است؛ ان هم در سنّ کمال که امام (ع) یعنی امام کاظم (ع) او را مخاطب به خطابات می‌فرموده‌اند که این خطابات پر از معارف است. یکی از فرازهای آن همین فرازی است که به محضر شریف شما تقدیم داشتم. اگر یک موقع به این روایت رجوع بفرمایید، می‌بینید چقدر معارف بلندی در آن وجود دارد و هر اندازه که آدمی غور بکند، یک

ابواب جدیدی از معارف برای او گشوده می‌شود. این روایت این قدر روایت متقنی است.

توصیه به پرهیز کردن از دنیا در روایت امام کاظم (ع)

در فرازی از این روایت امام (ع) خطاب به جناب هشام می‌فرماید که: «احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ احْذَرْ أَهْلَهَا» [۲] از این دنیا بپرهیز «هَذِهِ الدُّنْيَا»؛ مثل این که امام (ع) بیانی از دنیا داشته‌اند که شاید در جاهای دیگر از این روایت آن بیان ایشان از دنیا موجود باشد و آن گاه امام (ع) دارند به آن دنیایی که بیان فرمودند اشاره می‌فرمایند یا این که امر معلوم را در آن گاهی که با هذا دارند اشاره می‌کنند یکی از آن مواردی که در آن لحاظ می‌شود حَقَّت و خواری است.

اشاره‌ی امام کاظم (ع) به پست و ذلیل بودن دنیا

امر معلوم را یک موقع است می‌گوید: «هَذَا الرَّجُل» این «هَذَا الرَّجُل» را که آن جا حاضر است، دارد به دست نشان می‌دهد و به اشاره دارد او را بیان می‌کند این دلالت به تخویف او دارد مثل این که گفت: «دَعُوا هَذَا الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» و مثال ذلک. وقتی می‌فرماید: «احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا» یعنی این دنیا پست است، یعنی این دنیا خفیف است، یعنی این دنیا ذلیل است. «هَذِهِ الدُّنْيَا» دور می‌کند «احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا» این دنیا دنی است؛

توصیف دنیا در بیان امام کاظم (ع) به هشام

لذا در این هذا چند امر لحاظ می‌شود. یکی این است که امام (علیه الصلاه و السلام) بیان دنیا را برای هشام فرمودند حالا می‌فرمایند که: «احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا» از این بیانی که از دنیا کردم، پس شما از این دنیا بپرهیز. یعنی دنیا می‌تواند دنیای حسن باشد، می‌تواند دنیای قبیح باشد.

شرط خیر بودن مال دنیا

مثل این که در آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن دارد: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» [۳] یعنی می‌شود در دنیا به گونه‌ای بود که این دنیا برای انسان حسنه بوده باشد. لذا از مال دنیا در آن گاهی که در محلّ خود و ممضی به امضای شارع مصرف شده باشد، تعبیر به خیر می‌شود. «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ [۴] این برای شما متحتم شد که آن گاهی که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفتید «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» اگر از شما خیری از مال دنیا باقی ماند، تعبیر به خیر می‌کنند این در صورتی است که در مسیر صحیح آن در باور صحیح مشروعش این مال مصرف شده باشد یا به کار گرفته شده باشد.

سفارش امام در به کار گرفتن فرزندان در مسیر مرضات خدا

راوی بعد از آن که آیه‌ی مبارکه‌ی «وَبَيْنَ شُهُودًا» [۵] نازل شد، به خدمت نبی مکرم اسلام (ص) مشرف شد، به گمان این که نفس فرزند داشتن بد است، یعنی این گونه از این آیه‌ی شریفه برداشت کرده بود. آمد و عرض کرد: یا رسول الله من پسران رشیدی دارم، من پسران قوی‌ای دارم. این‌ها اطراف من را گرفته‌اند، آیا این بد است؟ شاید منظور او این بود که اگر بد است، دیگر من این‌ها را از خود دور بکنم، این‌ها را از خود برانم، این‌ها دیگر با من در ارتباط نباشند؟ چنین که در قرآن او را به دارا بودن بنین شهود مذمت کرده است.

نبی مکرم اسلام (ع) فرمودند: که آیا تو این فرزندان را در راه مرضات خداوندی به کار گمارده‌ای یا این که این‌ها را برای تشقی خاطر در نزد خود گرد آورده‌ای؟ گفت: نه، من با این‌ها دارم چنین می‌کنم و چنان می‌کنم. برخی از موارد به کارگیری نیروی انسانی در مرضات خداوندی را برشمارد که دارم با فرزندان خود من چنین می‌کنم و چنان می‌کنم. فرمودند: آفرین چقدر خوب است که انسان دارای چنین عده و عده‌ای باشد و آن‌ها را در راه مرضات خداوندی به کار بگیرد و به کار ببندد. لذا همین بنین شهودی که در قرآن مورد مذمت قرار گرفت به نسبت او، می‌بینی که مورد مدح قرار می‌گیرد به نسبت کسی که آن شخص دارای همین‌ها را در راه مرضات خداوندی و در راه مطلوب شرعی به کار می‌گیرد.

شرط ممدوح شمرده شدن مال

یا در مورد دیگری راوی خدمت امام صادق (ع) مشرف شد و عرض کرد که یا ابا عبدالله من مال زیادی دارم و گاهی برخی از مردم من را به خست و دنائت متهم می‌کنند که این آدم خسیسی است، این آدم دنیئی است، من برای این که به خساست و دنائت متهم نشوم، برای فرار از این اتهام در بعضی از موارد صدقه‌ی علانیه می‌دهم. بعد از آن که در جاهای دیگر صدقه‌ی سری دادم و دیگران خبر ندارند، این صدقه‌ی علانیه را می‌دهم. این بذل علانیه را می‌کنم تا دیگران به من آن سوء ظن را نداشته باشند. آیا این از مقوله‌ی ریا است؟ آیا این از موبقات معاصی است؟ امام (ع) از او سؤال کردند که شما همین کار را که داری می‌کنی، آیا برای تشقی نفس تو است یا از آن جهت است که خداوند ذو الجلال دوست می‌دارد که مؤمن در دنیا به عزّت زندگی بکند، کدام یک از این‌ها است؟ گفت: نه یابن رسول الله، من از آن جهت که خداوند متعال دوست می‌دارد که مؤمن در این عالم به عزّت زندگی بکند، من این بذل را می‌کنم، برای حفظ آن عزّت است. آن گاه امام (علیه الصلاه و السلام) فرمودند: به، به چه مال خوبی که کسی این را در راه عزّت دنیای خود مصرف بکند. همین دنیا که در روایت مذموم است، همین آن گاه که در محلّ خود مصرف بشود، این ممدوح می‌شود.

بهره گرفتن انسان از زندگی دنیا برای آخرت

لذا می‌فرماید: «وَ اِئْتِغَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» [۶] «وَ اِئْتِغَ» یعنی ابتغی بکن در آن چیزی که خداوند متعال به ما از زندگی آخرت مرحمت فرموده است. «وَ لَا تَتَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» ولی بهره‌ی دنیایی خود را هم فراموش نکن که انسان لامحاله باید از این دنیا برای زندگی آخرت خود بهره‌مند بوده باشد.

مصرف شدن مال در محلّ خود

این یک امر بسیار مهمی است که انسان باید توجه بکند که ابتغای به دنیا در همین قرآن ذکر شده است، نه این که انسان بالمره «تَسْبِيًا مَتَسْبِيًا» [۷] بکند. بلکه اگر از مال دنیا داشته باشد و این را در غیر محلّ خود مصرف کرده باشد، ضامن است و باید در محلّ خود مصرف بکند. یعنی حق ندارد در غیر محلّ خود بذل بکند، حق ندارد در غیر محلّ خود بدهد، حق ندارد در غیر محلّ خودش مصرف بکند. این ها هر کدام برای خود محلی دارد و امثال ذلک. حالا این که امام (ع) در این روایت می فرماید: «احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا» [۸] یا آن دنیایی است که در قرآن به آن دنیا امر به حذر شده است، باید از آن حذر بکنند.

حذر کردن از دنیا به واسطه‌ی دنائت آن

مثل مواردی که به محضر شما عرض کردم یا این که امام (ع) برای جناب هشام مصادیقی را ذکر فرمودند، مواردی را ذکر فرمودند، او را ملتفت کردند به قدر مشترک همه‌ی این ها چنان که هشام از افقه اصحاب است، آن گاه فرمودند: این دنیایی که قدر متیقن آن را من به تو دادم، تو از این دنیا بپرهیز و یا این که نه به خود دنیا، به آن دنیایی که آن دنیا در نزد اصحاب ائمه معلوم بوده است که یعنی چه، آن دنیایی که در آن دارد جنبه‌ی دنائت لحاظ می شود. یعنی آن معلق کردن کلام به وصف این کلام، حالا دیگر خود این وصف اشعار به علیّت دارد. می فرماید که احذر منها از این به واسطه‌ی آن دنائتی که دارد دیگر حذر بکن. مثل این که یک موقعی است دنائت یک کسی معلوم است، حالا ولو در نزد برخی یک وجاهتی دارد، اما در نزد برخی دیگر دنائت او معلوم است، حالا یک کسی برای کسی که آن دنائت معلوم است، می گوید: «احذر منه» دیگر این جنبه در آن به خودی خود لحاظ است که چرا دارد می گوید: «احذر منه».

توجه به شأن صدور روایت

لذا در روایت توجه به شأن صدور بسیار اهمّیت دارد. نه این که ما صرفاً بگوییم که مورد مخصّص نیست و خود را بخواهیم خلاص بکنیم، بلکه اگر ما بتوانیم در روایات این موارد اشعار به شأن صدور را در نظر بگیریم، موضوع خیلی بااهمّیت می شود که این کلام از معصوم (علیه الصلاه و السلام) در چه شرایطی صادر شده است و ناظر به چه وجهی است. حالا اگر فرمودند که مورد مخصّص نیست، آن آن جایی که است که یا مورد اصولاً برای ما معلوم نیست، مگر به احتمال و یا این که یک سلسله وجوه دیگری را باید در نظر گرفت، این امر را گفت و الا همین که بگوییم: بله امام در این مورد فرمودند، نخیر مخصّص نیست و حال آن که اگر بشود در آن مورد تنقیح مناط کرد، آن گاه خیلی از موارد معلوم می شود که این کلام امام (علیه الصلاه و السلام) اصولاً به چه شأنی ناظر است، به چه مطلبی ناظر است.

مشکلات در تقطیع روایات

این یکی از آن مشکلاتی است که در تقطیع روایات پیش آمده است. برخی از اعلام هم به آن توجه کردند. یعنی روایت را جناب شیخ به شکل مقطع در تهذیب آورده است، بعد شما که اصل روایت را در یک جای دیگر پیدا می کنید، می بینید اصلاً با توجه به صدر و ذیل روایت ناظر به یک چیز دیگری می شود؛ این آن فقهاتی است که باید در این فقهات فقیه کار بکند که این روایت در چه شرایطی از معصوم سر زده است و ناظر به چه شأنی است.

توجه به توضیح کلام در پرهیز از آن کار

«يَا هِشَامُ احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا» [۹] ای هشام از این دنیا که یا توصیف آن به تو معلوم است یا من به تو گفتم، از این دنیا بپرهیز. خوب وقتی دنی است، وقتی دنو دارد، وقتی که دنائت و خساست دارد، خوب این دیگر تعلیل نمی خواهد، معلوم است چرا. پس حالا اگر دارد بیان علت می فرماید، این بیان دیگر بیان توضیحی می شود، خود آن معلوم است. می فرماید: این دنی است، وقتی گفت: این دنی است، یعنی دیگر در اعراض کفایت می کند. یک طعمی را برای کسی آوردند و در حضور او گذاشتند، دیگری اشاره می کند می گوید: کثیف است. ولو ظاهر آن آراسته باشد تا می گوید: کثیف است، آن یکی دست می کشد. می فهمد در آن یک جنبه‌ای لحاظ است که می گوید: کثیف است.

آگاه بودن مرحوم ملکی تبریزی به باطن افعال و رفتار

یک موقع مرحوم آیت الله آقای ملکی تبریزی در مجلس ترحیمی حضور به هم رسانیده بودند؛ در مجالس ترحیم مرسوم بود که قهوه می آوردند و قهوه هم کالای گرانی بود، هم زیاده روی در مصرف آن ثقل ایجاد می کرد، هم طبخ آن سخت بود. لذلک در یک فنجان های کوچکی می آوردند. دو، تا قوری درست می کردند، اول تا آخر ترحیم با همین دو، سه قوری ته فنجان به هر کسی که در این ترحیم شرکت می کرد، می دادند. به عمل آوردن این یک کار سختی بود. یک ته فنجانی می دادند، فلذا به همان مکانی که امروزه می گویند: آبدارخانه می گفتند: قهوه خانه.

در مساجد حالا می گویند: آبدارخانه، هنوز در بعضی از جاها قهوه خانه می گویند. یا قهوه خانه را حال می گویند: چای خانه. اما گاهی هم قهوه خانه می گویند. مرحوم آیت الله ملکی که تشریف آورده بودند، جلوس فرموده بودند، آن قهوه چی نگاه می کند ببیند ایشان با کسی است یا کسی نیست، یک فنجان قهوه برای آقای ملکی می آورد، در حضور ایشان قرار می دهد، آقای ملکی هم با روی باز می گیرند، یعنی آماده‌ی میل کردن بودند، یکی از آقایان علما وارد می شود، به محضر آقای ملکی می آید و ابراز ارادت می کند، در جوار ایشان جلوس می کند.

ایشان هم به جهت تفخیم عالم و تفخیم شأن علم این قهوه‌ی خود را به او تعارف می کند. او هم می گیرد، قهوه چی این صحنه را می بیند، یک فنجان دیگر قهوه برای جناب آیت الله ملکی می آورد. ایشان این قهوه‌ی دوم را دست دراز می کند، بگیرد یک مرتبه این دست خود را پس می کشد، می فرماید: نمی خورم. او شروع به اصرار کردن می کند که آقا میل بفرمایید. چون بودند کسانی که در حلیّت شرب قهوه را دغدغه می کردند. این بحث بود. حتی گاهی این بحث به کتب فقهی کشیده بود.

حالا اگر ایشان می‌خواست در حلیت آن دغدغه بکند که خوب ایشان آن فنجان اول را هم نمی‌گرفت. اما آن فنجان را گرفت. اگر دغدغه داشت که دیگر این را به دیگری تعارف نمی‌کرد. این قهوه‌چی حالا این‌ها را بداند و نفهمد همین اندازه می‌فهمد که فنجان را برداشت، باید این یکی را هم بردارد، مدام اصرار می‌کند، آقای ملکی به تشر می‌فرماید: آقا نمی‌خواهم ببرید. می‌برند. ملازم مرحوم آیت الله ملکی این صحنه را که می‌بینند، خوب از آن جایی که کار بزرگان لامحاله حکمت است، می‌خواستند ببینند چه حکمت دارد که ایشان این فنجان اول را برداشت، فنجان دوم را برنداشت. می‌آیند از ایشان می‌پرسند که جناب شما فنجان اول را برداشتید، چه شد فنجان دوم را برنداشتید؟ می‌فرماید: اولی خوب بود، اما دومی پلید بود، کثیف بود، خوب نبود علت برخورد تند آقای ملکی تبریزی با قهوه‌چی

شاگردان می‌آیند پیش این قهوه‌چی که آقا چه شد شما چه کاری کردید؟ او هم چه می‌فهمد آقای ملکی چه کسی است و غیر آقای ملکی چه کسی است، هر کسی را به این قیافه ببیند می‌گوید: این هم یکی مثل همان است دیگر. «حکم الامثال فیما یجوز و فی ما لایجوز سوی» می‌بیند همین است. می‌گوید: این آقا هم آبروی ما را برد. می‌گویند: چه شده است؟ می‌گوید: من گناه او را گردن گرفته بودم، گفتم: این به عهده‌ی خود من. آمدم به قهوه‌خانه یک استکان شکست، آمدم بردارم، حالا انگشت من برید، یک قطره خون داخل قوری قهوه افتاد، گناه آن به عهده‌ی من، شما بخورید، حالا من دیگر کجا می‌توانم قهوه درست بکنم؟ گفتم: دیگر بعداً همه‌ی ظرف‌ها را آب می‌کشم. حالا دیگر وقت پختن قهوه نیست. آمده است سر و صدا راه انداخته است، نمی‌خورم، بردار ببرد. وقتی به آقای ملکی گفته بودند: فرموده بود: من خون دیدم، من آن چرک و کثافت را دیدم. نهی حل کردن مسائل غیر قابل فهم به وسیله‌ی اعتبار

این‌ها بعید نیست، این تمثلاتی است که خود را برای اهل آن می‌نمایاند. شارع مقدس که همه‌ی این‌ها را نهی کرده است، این صرفاً به اعتبار نیست، در نهی آن حکمت است. ما چون نمی‌فهمیم می‌گوییم به اعتبار است. این اعتباری که داریم می‌گوییم جهت آن این است که ما نمی‌فهمیم. نه این‌که در آن یک قدراتی در کار نیست. ما این را نمی‌فهمیم. چون نمی‌فهمیم بله هر چه را نمی‌فهمیم می‌گوییم به اعتبار است. این کثافت میکروب را تا دویست سال پیش نمی‌فهمیدند، اگر یک موقعی شارع مقدس می‌فرمود که قبل از غذا دست را بشوید، به دست خود نگاه می‌کرد، چقدر تمیز است، می‌گفت: این دیگر شستن ندارد، حالا اعتباراً شارع مقدس فرموده است، آبی بریزید گاهی هم می‌خواست برای آن یک دلیلی بترشد می‌گفت: تا دیگران هم از تو یاد بگیرند. این هم در نظرش خیلی دلیل متینی می‌آمد که دیگران هم از تو یاد بگیرند، این دست من تمیز است، طوری نیست، خاکی نیست. همه‌ی آن دنائت و قذارت را به خاک می‌دید، اما امروزه می‌گوید: این ویروس‌ها این قدر این‌ها ریز هستند که در نوک انگشت یک نفر هیچ، در سر سوزن می‌شود هشت میلیارد ویروس جمع بشود. آن وقت به هر شستنی می‌شود میلیارد‌ها میلیارد آن بریزد. آن وقت معلوم می‌شود عجب! شارع مقدس یک چنین چیزی را هم چه بسا در نظر داشته است. منتها چون ما نمی‌فهمیدیم می‌گفتیم: الاعتبار، این الاعتبار مربوط به جهالت ما بود.

قبیح بودن کلمه‌ی من در نزد ارباب معرفت

این دنیا در نزد اهلش دنی است، دنو آن معلوم است. این مثل همان دنوی است که در عنایت نفس است. وقتی کسی به آن عنایت نفس توجه بکند، چقدر دنی است. همین مرحوم آیت الله ملکی تبریزی می‌فرماید: در نزد ارباب معرفت هیچ کلمه‌ای قبیح‌تر از من نیست. شما نگاه بکنید قبح آن یعنی چه. دیگر چه قبحی دارد، خوب این مربوط به غفلت است. بعد می‌فرماید: یکی از ارباب معرفت را می‌شناسم که یک بار سهواً از لب او کلمه‌ی من خارج شده است، ۳۰ سال استغفار می‌کند. خوب خود ما، شما را عرض نمی‌کنم، این نفس خود را می‌گویم چون خود ما از ارباب غفلت هستیم، این حرف‌ها گاهی برای ما خنده‌آور می‌شود، این حرف‌ها یعنی چه؟ می‌گوید: من، یک کلمه می‌خواهد بگوید، یک جمله، یک من اول آن است، یک من وسط آن است، یک من آخر آن است. بعد از داخل آن یک ما درمی‌آورند. ما چنین فرمودیم. چون توجه به قبح آن ندارد. به دنائت آن توجه ندارد. چون به آن توجه ندارد این حرف‌ها را هم اصلاً به سخره می‌گیرد. این حرف‌ها یعنی چه. اما آن کسی که از ارباب معرفت است می‌ترسد که خوب یعنی چه این من، یعنی چه.

نهی شدن جناب جبرئیل از گفتن کلمه‌ی من در روایات

چقدر ما در روایات داریم که جناب جبرئیل (ع) را نهی کردند از این‌که بگوید: من چنین هستم بلکه بگوید: «وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ» چون دیگر انانیت را از عقل نمی‌شود، گرفت. هر کار بکنید باز او انانیت را دارد. منتها رقیق می‌شود. آن انانیت کثیف آن، ذره ذره رقیق می‌شود، مدام رقیق‌تر می‌شود. انیت نورانی همین است. همان انانیت ظلمانی که مدام رقیق بشود، رقیق بشود، بعد ذره ذره بخواهد به یک جنبه‌هایی از آن اشعه‌ی روحانی مروج بشود، آن‌جا آرام آرام به همان شأن انیت نورانی تبدیل می‌شود. در این هم باز آن انا وجود دارد. سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم

سبقت گرفتن نبی مکرم اسلام از جناب جبرئیل

آن را هر کاری بکنید. مگر این‌که او از اهل سبقت باشد که «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» [۱۰] یعنی «الذین یسبقون الذین یسبقون» آن کسانی که سبقت گرفتند، آن کسانی هستند که سبقت گرفتند. پیش رفتند. خوب این در سوره‌ی مبارکه‌ی نجم وجود دارد که می‌فرماید: نبی مکرم اسلام (علیه و آله علیه الصلاه و السلام) دو مرتبه از جناب جبرئیل سبقت گرفته بودند. «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى» [۱۱] نزله‌ی آخری باید یک نزله‌ی اولایی داشته باشد. یک نزله‌ی اولایی بوده است یک مرتبه نزول بوده است که نزول در آن مقطع، محل صعود جناب جبرئیل نبوده است، باز یک نزول دیگری صورت گرفته است شده است. «نَزْلَةً أُخْرَى» آن وقت نبی مکرم اسلام جناب جبرئیل را در آن نزله‌ی آخری دیده است.

تفسیر سدره‌ی منتهی در قرآن

«عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» [۱۲] جناب جبرئیل را در نزد سدره‌ی منتهی دیده است. سدره کنایه به عقل است. «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ * وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ * وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ» [۱۳] آن وقت این سدره‌ی منتهی را دارد خود در آیه‌ی قرآن تفسیر می‌فرماید. «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» [۱۴] جنة الماوی آن‌جا است. «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» [۱۵]؛

کربلا وادی تقدیر نه تدبیر

لذا است که می‌فرمایند: فوق خوف و خوف تقوا هم باز مرتبه است. خوب این در خود قرآن وجود دارد که پیغمبر خدا دو مرتبه از آن رد شده است. اما دیگر عقل از آن‌جا بیشتر راه ندارد. آن‌جا دیگر وادی، وادی تقدیر است، نه وادی تدبیر باشد. وادی کربلا وادی تقدیر است نه وادی تدبیر.

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت از سَمَك تا به سمایش کشش لیلا برد تا این‌که:

همه یاران به سر راه تو بودیم ولی غم روی تو مرا دید و مرا تنها برد

همه دل باخته بودیم و هراسان که غمت همه را پشت سر انداخت، مرا تنها برد

توصیه‌ی امام کاظم (ع) به هشام در پرهیز از دنیا

«يَا هِشَامُ احْذَرْ هَذِهِ الدُّنْيَا» [۱۶] در خود این دنیا دنو آن لحاظ است. از آن حذر بکن، دنیا است، پست است. اگر با دنیا حشر و نشر داشته باشی، خود تو هم از اهل دنو هستی. این ماهیت دنیا، مگر آن مواردی که شارع مقدس او را تصدیق کرده است. جهنم بودن باطن دنیا در بیان قرآن

می‌فرماید: همه‌ی شما وارد جهنم می‌شوید، این قرآن است چون همه‌ی ما به دنیا آمديم، «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [۱۷] همه به دوزخ وارد می‌شوید. هیچ استثناء ندارد. «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» این را خداوندگار متحتم و مقضی فرموده است، هیچ مفری ندارد. چون باطن این دنیا دوزخ است، هر کسی که در دنیا اسیر است، این همه السّاعه در دوزخ است. لذا در دعای جوشن کبیر دارد این‌گونه الحاح می‌کند که: «خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» این مربوط به همین عالم است. همه‌ی باطن این دنیا نار است.

شرط بیرون رفتن از جهنم دنیا

«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ تُنْجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» [۱۸] سپس نجات می‌دهیم ما آن کسانی که تقوا پیشه کردند. «وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» لذا به دوزخ افکندن اهل دوزخ این مربوط به این است که هر کسی که به این دنیا آمده است، این در دوزخ است. حالا اگر توانست از شرع مقدس تطیع و تتابع بکند و خودش را از این نار بیرون بکشد، خلاص شده است و الا در آن نار است. این حال اصحاب دنیا است که می‌فرماید: «كَلِمَاتُ أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا» [۱۹] این حال همین اصحاب دنیا است و من هر چه که اراده می‌کنند از این نار دوزخ خود را بیرون بکشند، دوباره به دنیا برمی‌گردند. مدام از آن طرف می‌روند، دوباره می‌بیند در دنیا است. چون از راهش نمی‌رود که خارج بشود. خیال می‌کند از بابی از ابواب نفس به یک باب رو بکند، از ابواب نفس او را خلاصی پیدا می‌کند.

بیان ابواب نفس در قرآن

این ابواب نفس را دارد در قرآن ذکر می‌فرماید. «رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» [۲۰] این یکی است. حالا خود این برای خودش، او چقدر ابواب دارد. «مِنَ النَّسَاءِ» این خودش بر یکی از ابواب آن است. یکی از ابواب حبّ شهوات همین است، همه‌ی آن‌ها که همین نیست. «رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» این یکی نساء است، یکی بنین است. یکی قناطر مقلطره است. یکی خیل مسومه است، یکی انعام است، یکی حرث است. هفت مورد است.

ابواب هفت‌گانه‌ی دوزخ

لذا می‌فرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» [۲۱] لذا دوزخ هفت باب دارد. «مِنَ النَّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرَ الْمُقَنْطَرَةَ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْحَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ» این هفت باب دارد. آدمی در یک مقطع از عمر خود به هر کدام از این‌ها گرفتار است. از این می‌رود به آن، از آن می‌رود به این. آن هم به این خیال که از این دوزخ خلاص بشود. از یک بابی می‌رود، سر از بابی دیگر درمی‌آورد، از یک بابی می‌رود و سر از یک باب دیگر درمی‌آورد. «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» [۲۲] ما به این دنیا آمديم دیگر. «ثُمَّ تُنْجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» به خفت و خواری اهل دوزخ در دوزخ باقی می‌ماند. مذمت دنیا به واسطه‌ی دیدن ظاهر آن

این باطن همین دنیا است. لذا در قرآن دارد مذمت می‌فرماید آن کسانی را که این‌ها از دنیا یک ظاهری را می‌فهمند. توجه به باطن آن ندارند که این دوزخ نفس همین باطن دنیا است که آدم را بیچاره و بدبخت می‌کند. «وَ احْذَرْ أَهْلَهَا» [۲۳] حالا وقتی باطن آن این‌طور شد، آن کسی که اهل این باطن شده است، خود این دیگر طبعش، طبع دوزخی است. وقتی تو در جوار آن واقع بشوی، شری و شراره و لهیب این تو را هم می‌گیرد. فقط این نیست که خود او را بگیرد، این‌که «المجالسه مؤثره» به مجالست این به تو هم سرایت می‌کند. لذا می‌فرماید که از آن حریم بگیر مگر این‌که اگر با او داری مخالطه می‌کنی، این برای این باشد که او را شما یک قدری هدایت بکنید، ارشاد بکنید.

علت سنگینی بار رسالت

این در قرآن می‌فرماید: «أُكْفِرْتَ بِالدِّينِ خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْقَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا» [۲۴] تا «لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» با او محاوره می‌کرد. داشت با او به دوستی سخن می‌گفت. به دوستی دارد به او سخن می‌گوید که او را به گونه‌ای ارشاد بکند. او را

بگیرد از نار نفس خود برهاند. این که «أُكْفِرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ... ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا» کافر شدی؟! یک مقدار شعور داشته باش. شروع به نصیحت کردن او می‌کند. این آن شأنی است که خداوند متعال در اولیای خود قرار داده است تا این که با بندگان اسیر نفس این ها به نوعی هم سخن بشوند، با این ها به نوعی هم گفتار بشوند، تا این که این ها را دعوت بکنند به سوی مسیری که این ها را از این دوزخ نفس می‌رهاند. آن سنگینی که در بار رسالت است این است. آن وقت به هر اندازه آن روح لطیف تر باشد، این سنگینی در او شدیدتر است.

علت بلای سنگین سید الشهداء
 «مَا أُودِيَ تَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُودِيَْتُ» [۲۵] هیچ پیغمبری به اندازه‌ی من اذیت نشد. با آن لطافت روحی که داشت، باید با ابوجهل سر و کله بزند. لذا بلای سید الشهداء (ع) از همه‌ی بلاها سنگین تر است. با آن لطافت روحی که دارد باید با یک مشت سبوع و جانی سر و کله بزند. ببینید شما ذات مقدس امیر (ع) دارد. چگونه اهل دنیا را در آن نامه‌ای که به محمد بن حنفیه دارد حالا مشهور به امام مجتبی است. اما بنده قول صدوق را مقدم می‌دانم به قول جناب رضی که می‌فرماید که این نامه به جناب محمد بن حنفیه است. آن جا می‌فرماید که اهل دنیا «فَاتِمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةُ وَ سَبَاعٌ ضَارِيَةُ» [۲۶] سید الشهداء دارد با این سباع ضاریه و کلاب عاویه در کربلا مواجه می‌شود. با آن لطافتی که دارد. او را این سباع ضاریه، این درندگان صدمه رسان، این سگ‌هایی که عو عو می‌کنند، امام دارد با این ها در کربلا مواجه می‌شود.

[۱] تحف العقول، ص ۴۰۰/

[۲] تحف العقول، ص ۴۰۰/

[۳] سوره‌ی بقره، آیه ۲۰۱/

[۴] همان، آیه ۱۸۰/

[۵] سوره‌ی مدثر، آیه ۱۳/

[۶] سوره‌ی قصص، آیه ۷۷/

[۷] سوره‌ی مریم، آیه ۲۳/

[۸] تحف العقول، ص ۴۰۰/

[۹] تحف العقول، ص ۴۰۰/

[۱۰] سوره‌ی واقعه، آیه ۱۰/

[۱۱] سوره‌ی نجم، آیه ۱۳/

[۱۲] همان، آیه ۱۴/

[۱۳] سوره‌ی واقعه، آیات ۲۸ تا ۳۲/

[۱۴] سوره‌ی نجم، آیات ۱۴ و ۱۵/

[۱۵] سوره‌ی نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱/

[۱۶] تحف العقول، ص ۴۰۰/

[۱۷] سوره‌ی مریم، آیه ۷۱/

[۱۸] همان، آیات ۷۱ و ۷۲/

[۱۹] سوره‌ی سجده، آیه ۲۰/

[۲۰] سوره‌ی آل عمران، آیه ۱۴/

[۲۱] سوره‌ی حجر، آیه ۴۴/

[۲۲] سوره‌ی مریم، آیه ۷۱/

[۲۳] تحف العقول، ص ۴۰۰/

[۲۴] سوره‌ی کهف، آیه ۳۷/

[۲۵] کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۵۳۷/

[۲۶] نهج البلاغه، ص ۴۰۰/